

خوانشی بر معانی واژگان سوگند در گفتمان علوی

فرشته فرضی شوب / استادیار دانشگاه گلستان / f.farzi19@gmail.com
زهرة قربانی مادوانی / استادیار دانشگاه علامه طباطبائی / zghorbani@atu.ac.ir
تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۲/۲۵ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۸/۰۲/۱۹

چکیده

استفاده از الفاظ سوگند، یکی از کهن‌ترین شیوه‌های تأکید کلام است که قدمتی دیرینه در فرهنگ و زبان عربی دارد. این‌گونه تأکید، به دلایل متعددی انجام می‌گیرد که از آن جمله می‌توان به ضعیف بودن امکان تحقق موضوع، غرابت موضوع و یا منکر بودن مخاطب نسبت به آن اشاره کرد. واژگان سوگند در زبان عربی، از تعدد و تنوعی بی‌مانند برخوردار است. یکی از بارزترین نمونه‌های تعدد اسلوب قسم و تفاوت‌های کاربرد آن را در کتاب بی‌نظیر نهج‌البلاغه می‌توان مشاهده نمود. این پژوهش، به بررسی رابطه میان واژگان قسم، مقسم‌به‌ها و مقسم‌علیه‌های این کتاب می‌پردازد تا با نشان دادن تفاوت کاربرد و موضع کاربرد هر واژه، پرده از ظرایف و زیبایی‌های دلالتی و معنایی آن بردارد. بررسی مفهوم انواع سوگند در نهج‌البلاغه، نشان می‌دهد که تمامی واژگان سوگند، در دلالت بر معنای تأکید مشترکند ولی در عین حال، هر یک دلالت معنایی متفاوت از آن دیگری دارد که از لحاظ مفهوم، پیوند معنایی محکمی با مقسم‌علیه مؤکد دارد؛ چنان‌که جایگزینی هر واژه مشابهی، کاهش بلاغت معنایی آن را موجب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نهج‌البلاغه، امام علی علیه السلام، الفاظ سوگند، مقسم‌به، مقسم‌علیه.

مقدمه

سوگند خوردن، اسلوبی است برای تأکید و تقویت کلام (سیبویه، ۱۹۶۶، ج ۱، ص ۴۵۴) که در میان عرب جاهلی رایج بوده است و نمونه‌هایی از آن در شعر و نثر عربی به‌جای مانده از آن دوره، به چشم می‌خورد. سوگند در اشعار جاهلی، با الفاظ گوناگونی چون «أحلف، أقسم، لعمری و...» به کار رفته و عادتاً نیز در خدمت اغراضی چون: مدح، فخر و هجو بوده است. تعدد واژگان سوگند، با تعدد مقسم‌به نیز همراه بوده است. مقسم‌به، ممکن بود هر چیزی باشد که از دیدگاه متکلم و مخاطب، دارای علو شأن و درجه است؛ از آسمان و زمین گرفته تا ذات مقدس خداوند؛ مانند این عبارت که جاحظ آن را در کتاب البیان والتبیین از قول کاهنان عرب در دوره جاهلیت نقل کرده است: که به سجع سخن می‌گفتند: «و الأرض و السماء و العقاب و الصقعا و واقعة بیقعا لَقَدْ نَفَرَ الْمَجْدُ بَنِي الْعَشْرَاءِ لِلْمَجْدِ و السناء؛ قسم به آسمان و زمین و عقابی که میانه سرش سفید است و حادثه‌ای در شن‌زار، مجد و عظمت به برتری بنی‌عشراء در مجد و سناء حکم داده است». (جاحظ، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲۷) نمونه‌هایی از سوگند در ادب جاهلی را در اشعار امرئ القیس، زهیر، نابغه و اعشی نیز شاهدیم؛ مانند این دو بیت از امرئ القیس که مقسم‌به در آن یک بار لفظ جلاله الله و بار دیگر «لعمری» است:

حلفتُ لها بالله حلفة فاجر فما إن من حديث و لاصال

(امرئ القیس، بی‌تا، ص ۳۲)

لعمری فقد بانث بحاجی ذی الهوی سعاد و راعت بالفراق مروعا

(همان، ص ۲۰۹)

با توجه به تعدد اسالیب و واژگان سوگند و این‌که هیچ دو کلمه مترادفی، دلالت معنایی صددرصد یکسان ندارند، میان الفاظ دال بر مفهوم سوگند نیز تفاوت‌های معنایی ظریفی وجود دارد.

هرچند کم‌وبیش مقالاتی درباره مفهوم سوگند و انواع آن در زبان عربی، نوشته شده است، پژوهش‌گران کم‌تر به مقوله تفاوت معنایی واژگان و اختلاف کاربرد آن پرداخته‌اند.

از نمونه پژوهش‌های انجام‌شده، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: «بلاغة القسم فی القرآن الکریم»، از عبدالغنی ایروانی زاده و علی محمد رضایی؛
- «بلاغة القسم فی الحدیث النبوی الشریف» از امیمة بدرالدین؛
- «أسلوب القسم الظاهر فی القرآن الکریم»، از سامی عطا حسین؛
- «أسلوب القسم فی نهج البلاغة» (عرض و إحصاء) از فلاح رسول حسین؛
- «ساختار قسم در زبان عربی و کاربرد آن در قرآن کریم»، از غلامرضا کریمی فرد و حجت هاشمی شیری.

در میان پژوهش‌های یادشده، تنها یک مورد از آن به بررسی سوگندهای نهج البلاغه پرداخته که همان‌طور که از نام آن پیداست، به یک بررسی آماری از آن اکتفا کرده است. سایر پژوهش‌ها نیز هیچ‌کدام به بررسی دقایق و ظرایف معنایی واژگان و موارد اختلاف کاربرد آن نپرداخته‌اند.

این پژوهش با علم به خلأ موجود در پژوهش‌های انجام‌شده، به موشکافی مواضع تشابه و اختلاف کاربرد این واژگان در نهج البلاغه پرداخته است. نویسندگان برای رسیدن به این مقصود، با بررسی معانی معجمی و اصطلاحی واژگان و نوع کاربرد آن در زبان عربی و قرآن کریم و تعیین دلالت حقیقی یا مجازی الفاظ سوگند، کوشیده‌اند با بررسی موردی تمامی سوگندهای به‌کاررفته در کلام حضرت امیر علیه السلام، و پرداختن به رابطه بین الفاظ قسم و مقسم‌علیه‌های موجود، از بخشی از اسرار بلاغی نهج البلاغه پرده بردارند و درکی درست‌تر و دقیق‌تر از فحوای کلام امام علیه السلام به دست دهند.

ساختار سوگند در زبان عربی

سوگند در زبان عربی، به سه صورت جمله فعلیه، جمله اسمیه و با حروف به کار می‌رود. هر جمله فعلیه، از فعل سوگند، مقسم‌به و مقسم‌علیه تشکیل می‌شود. از نمونه‌های افعال می‌توان به «قسم، حلف، نشد و...» اشاره کرد. مقسم‌به معمولاً اسمی است که از نظر معنوی یا مرتبه مادی، دارای ارزشی خاص و مورد تأیید شخص متکلم و مخاطب است. یکی از

شایع‌ترین مقسم‌به‌های موجود، لفظ جلاله «الله» است و مقسم‌علیه، امری است که توسط واژگان سوگند و به واسطه مقسم‌به مورد تأکید قرار می‌گیرد. در صورتی که جمله قسم، اسمیه باشد، متشکل از مبتدا و خبر است که گاهی یکی از دو جزء جمله وجوباً حذف می‌شود؛ مانند «یمین‌الله، لعمر‌الله، لعمری و ..» (شرتونی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۳) و صورت سوم نیز استفاده از حروف قسم است. شایع‌ترین این حروف، «و - ب - و تاء» هستند که متعلق به فعل محذوف «قسم» در نظر گرفته می‌شوند.

سوگند را در زبان عربی، با تقسیم‌بندی‌های متعدد به صریح و غیرصریح، استعطافی و غیراستعطافی، و ظاهر و مضمیر تقسیم کرده‌اند که در کتاب‌های نحوی بدان پرداخته شده و موضوع بحث این مقاله نیست. (مراجعه شود به شرح ابن عقیل - المغنی - النحو الوافی)

جایگاه سوگند در متون دینی و نهج‌البلاغه

سوگند در اشکال مختلفی در زبان قرآن به کار رفته است. سیوطی می‌گوید:

قرآن به زبان عربی نازل شده و هرگاه قصد تأکید امری داشته، از فعل قسم

استفاده کرده است. (سیوطی، ۱۹۸۷، ج ۴، ص ۴۶)

خداوند متعال در قرآن کریم، به عمر مبارک پیامبر ﷺ، خورشید، ستارگان، شامگاه و صبحگاه، و میوه‌های زمینی چون انجیر و زیتون سوگند یاد کرده است. در احادیث شریف به‌جای‌مانده از پیامبر اکرم ﷺ نیز اشکال مختلف سوگند به چشم می‌خورد که به هدف ترهیب، تشویق، تأکید، تحذیر و .. به کار رفته است. (بدرالدین، ۲۰۱۰، ص ۴۷-۸۷) ولی با این حال، بزرگان دین از سوگند بی‌جا و غیرضروری و نیز سوگند دروغ به شدت منع کرده‌اند. امام علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به حارث همدانی در مورد مواضع قسم می‌فرماید:

عظم اسم الله أن تذكره إلا على حق؛ نام خداوند را بزرگ‌تر از آن بشمار که

جز در مورد حق آن را ذکر کنی (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۸۱، ن ۶۹)

و در جایی دیگر، مخاطبان خویش را به سبب استفاده نابه‌جا از الفاظ قسم ملامت می‌کند و یادآور می‌شود که سوگند خوردن جز در مواقع اضطرار جایز نیست:

و تَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ؛ بدون نیاز و ضرورت، سوگند یاد می‌کنید (همان،
خ ۲۲۹)

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با وجود منع شدید از استفاده از قسم، سوگند دادن شخص ظالم را مجاز
شمرد، برای کیفیت سوگند خوردن نیز راه‌کار نشان می‌دهد:
أَحْلِفُوا الظَّالِمَ - إِذَا أَرَدْتُمْ يَمِينَهُ - بِأَنَّهُ بَرِيءٌ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا حَلَفَ بِهَا كَاذِبًا
عُوجِلَ الْعُقُوبَةَ؛ هرگاه خواستید ظالمی را سوگند دهید، این‌گونه سوگند دهید که از حول و
قوه الهی بری است (اگر فلان کار را انجام داده باشد) زیرا اگر این قسم دروغ باشد، مجازات
او به سرعت فرا می‌رسد. (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، ح ۲۵۳)

با توجه به ممانعتی که از سوگندهای غیر ضروری وجود دارد، می‌توان نتیجه گرفت،
سوگندهایی که در متون دینی به کار رفته، همگی از روی اضطرار و در مقام تأکید بر
حقیقتی مورد انکار بوده است.

خوانشی بر معنای سوگند در نهج‌البلاغه

۱. افعال

۱-۱. قسم

«واژه قسم، برگرفته از قسامه است و قسامه، سوگندهایی است که بر اولیاء مقتول تقسیم
می‌شود؛ یعنی اگر ادعا کنند شخصی، کسی از یاران آنان را کشته، باید در صورت عدم شاهد
بر ادعای خویش، پنجاه قسم بخورند که میان آنان تقسیم می‌شود؛ یعنی قسم در اصل به
معنای تقسیم سوگند بود که بعدها در معنای سوگند به کار رفت.» (راغب، ۱۴۲۴، ص ۶۷۰)
بر این اساس، دلالت لفظ قسم بر معنای سوگند، دلالتی مجازی است که در اثر توسیع معنایی
به وجود آمده است. «البته با توجه به این‌که لفظ قسم در این موضع برای فرق دادن و تمییز
بین حق و باطل است، با اصل معنای سوگند نیز ارتباطی درست و تنگاتنگ دارد.»
(فیروزآبادی، ۲۰۰۵، ج ۴، ص ۱۶۶) نویسنده التحقیق نیز گفته است:

استفاده از لفظ قسم برای تأکید است و الزامی از جهت پای‌بندی به عهدی خاص برای انسان ایجاد نمی‌کند. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹، ص ۲۶۱)

از موارد فوق، چنین برمی‌آید که اصل واژه قسم برای شهادت دادن در اثبات واقعه‌ای است که شاهدی جز شخص یا اشخاص مدعی ندارد؛ بنابراین کارکرد اصلی این لفظ، تأکید بر وقوع حتمی مقسم‌علیه در زمان گذشته است و اگر برای زمان آینده به کار برود، بیانگر حتمیت وقوع مقسم‌علیه از دیدگاه شخص متکلم است؛ چنان‌که گویا مقسم‌علیه واقع شده و متکلم، شاهد آن بوده است. اکنون با توجه به این معنا، به بررسی موارد کاربرد این واژه در نهج‌البلاغه می‌پردازیم:

۱-۱-۱. «فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ يَا بَنِي أُمِّيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفَنَهَا فِي أَيَدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ!» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۱۰۵)

این خطبه، با خطاب قراردادن بنی‌امیه، بدیشان هشدار می‌دهد که زوال دولت آنان نزدیک است و به زودی حکومت را در دستان گروه دیگری خواهند دید. با توجه به این‌که در زمان بیان این خطبه، بنی‌امیه دولتی قدرتمند بودند و هیچ نشانه‌ای دال بر ضعف و یا سقوط آن وجود نداشت، پذیرش مدعای امام نه‌تنها برای بنی‌امیه، بلکه برای مخاطبان امام علیه‌السلام نیز ناممکن می‌نمود؛ از این رو، امام علیه‌السلام با استفاده از دانش شگرف زبانی خود، از واژه «اقسم» برای تأکید وقوع مقسم‌علیه استفاده نمودند؛ بدین معنا که گویا این واقعه رخ داده است و ایشان به چشم خویش، سقوط بنی‌امیه را دیده و خود، مدعی و شاهد حدوث آن در آینده است. همین اسلوب، در خطبه‌ای دیگر نیز در خصوص انتقال خلافت از بنی‌امیه به گروهی دیگر تکرار شده است:

۱-۱-۲. «فَأَقْسِمُ، ثُمَّ أَقْسِمُ، لَتَنْخَمَنَّهَا أُمِّيَّةٌ مِنْ بَعْدِي كَمَا تُلْفِظُ النُّخَامَةَ، ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَلَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَدًا مَا كَرَّرَ الْجَدِيدَانِ!» (همان، خ ۱۵۸)

تفاوت اسلوب سوگند در این خطبه با خطبه پیشین، در آن است که در این خطبه، لفظ مقسم‌به «الله» حذف شده و فعل قسم دو بار آمده است. تکرار فعل، بر تأکید مضاعف

بر وقوع حتمی مقسم‌علیه دلالت دارد. از سویی دیگر، حذف مقسم‌به و ذکر مقسم‌علیه - بدون هیچ فاصله‌ای - بعد از فعل قسم، دال بر حذف اندک فاصله زمانی تا سقوط بنی‌امیه است که در خطبه قبل بدان اشاره شده بود؛ بر این اساس، این خطبه، از نظر زمانی بعد از خطبه اول قرار دارد.

امام علیه السلام در موردی دیگر نیز درباره لزوم امانت‌داری در بیت‌المال، از همین سوگند استفاده می‌کند:

۱-۱-۳. «وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا، لَئِن بَلَغَنِي آتَاكَ خُنْتُ مِنْ فِيءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لِأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةَ تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَيْلِ الْأَمْرِ وَالسَّلَامِ!» (همان، ن ۲۰)

امام علیه السلام در این نامه، خطاب به زیاد بن ابیه و در مقام تهدید، سوگند یاد می‌کند که در صورت وقوع خیانت در امانت، به عنوان ولی‌امر مسلمین، به شدیدترین وجه، وی را مجازات خواهد کرد و خود شاهد این صحت مدعای فوق است. استفاده از فعل «أقسم»؛ گواهی بر وقوع حتمی مقسم‌علیه و افزودن لفظ «صادقا»، تأکید دیگری بر قطعیت مجازات است. نمونه همین سوگند در خصوص اهمیت امانت‌داری در بیت‌المال را در نامه ۴۱ نیز شاهدیم.

۱-۲. نشد

«نشدتك الله و الرَّحْمَ»، یعنی به خاطر خدا و به حق رحمت از تو درخواست دارم و «نشدتك بالله إلا فعلت»، یعنی از تو جز انجام دادن این کار چیزی نمی‌خواهم و «و يقال نشدتك الله و بالله و ناشدتك»، یعنی از تو می‌خواهم و تو را سوگند می‌دهم. (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۵۱) لسان‌العرب و العین نیز همین معنا را ذکر کرده‌اند:

«و قولهم: نَشَدْتُكَ بِاللَّهِ وَ بِالرَّحْمِ، معناه: طَلَبْتُ إِلَيْكَ بِاللَّهِ وَ بِحَقِّ الرَّحْمِ». (ابن‌منظور،

۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۲۱؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۴۳)

بر اساس آنچه از معنای معجمی کلمه برمی‌آید، فعل «نشد» معنای درخواست و طلب در خود دارد، و زمانی که در معنای سوگند به کار می‌رود، بر سوگندی دلالت دارد که

در آن انجام مقسم‌علیه، با حالت طلب و استعطاف از مخاطب درخواست می‌شود. این سوگند تنها یک بار در کلام امیر علیه السلام در مقام درخواست از عثمان برای بازنگری در رفتار خویش به کار رفته و مربوط به زمانی است که مردم در اطراف امام علیه السلام جمع شدند و از عثمان شکایت کردند و از آن حضرت خواستند که با عثمان صحبت کند تا از اشتباهات خود دست بردارد. امام علیه السلام در خطبه‌ای خطاب به عثمان می‌فرماید:

«إِنِّي أُنشِدُكَ اللَّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا وَيَبُتُّ الْفِتْنَنَ فِيهَا فَلَا يَبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ يُوجُونَ فِيهَا مَوْجاً وَيُجْرُونَ فِيهَا مَرَجاً» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، ص ۱۶۴)

امام علیه السلام در این خطبه، خلیفه را به خدا سوگند می‌دهد که امام کشته‌شده این امت نباشد؛ زیرا پیش‌بینی شده بود، امامی به قتل خواهد رسید که با قتل او، در کشتار تا روز قیامت گشوده می‌شود و فتنه و فساد در میان مسلمانان گسترش می‌یابد.

با توجه به معنای طلب و درخواست دوستانه که در ماده «نشد» وجود دارد، دلیل انتخاب این فعل توسط امام در برابر عثمان کاملاً روشن است. ایشان هم از تحقق پیش‌بینی مذکور در مورد شخص عثمان که خلیفه مسلمانان است بیمناک بودند و هم در مورد آینده مسلمانان و فتنه‌ای که روی خواهد داد؛ از این رو، با سوگند به «نشد»، درخواست مهربانانه خود مبنی بر بازنگری خلیفه در اعمال و رفتار خویش را مطرح کردند تا مانع از دو حادثه ناگوار شوند.

۱-۳. اَلِي (أَلُو)

«أَلَا يَا لُو»، در معنای کوتاهی کردن است و «فلان لا يألوك نصحا» یعنی فلانی در نصیحت کردن به تو کوتاهی نمی‌کند. «ألوت في الأمر»، یعنی در آن مسأله کوتاهی کردم و «ما ألوته جهدا»، یعنی در تلاش برای آن امر، هیچ کوتاهی نکردم. «ألو - ألي»، دو اصل معنایی

مختلف دارند: یکی در معنای اجتهاد و مبالغه در انجام دادن کار و دیگری در معنای کوتاهی کردن است که دو معنای متضاد به شمار می‌روند و «آلی یولی»، در معنای حلف و سوگند به کار می‌رود. «إذا حلف أليّة و ألوّة و إلوّة». (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲) با توجه به دو معنای «کوتاهی و تقصیر» و «تلاش و مبالغه» در ماده «الو» و کاربرد این واژه در زبان، می‌توان چنین استنتاج کرد که سوگند با این فعل، به صورت منفی، معنای وجوب کوتاهی نکردن در انجام مقسم‌علیه و به صورت مثبت معنای انجام و نهایت تلاش در وقوع مقسم‌علیه را دارد. بدین ترتیب در آیه‌ای مثل «وَلَا يَأْتَلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ آن‌ها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند، نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند. (نور / ۲۲)، فعل سوگند در معنای وجوب کوتاهی نکردن به کار رفته است و از همین فعل در نامه‌ای که امام علیه السلام خطاب به معاویه نوشتند، نهایت سعی و تلاش کردن دریافت می‌شود:

«فَأَيُّ أُولَىٰ لَكَ بِاللَّهِ إِلِيَّهِ غَيْرَ فَاجِرَةٍ، لَئِنْ جَمَعْتَنِي وَإِيَّاكَ جَوَامِعَ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحَتِكَ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ». (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، ن ۵۵)

امام علیه السلام در این نامه، با استفاده از فعل «أولی»، بر میزان جزمیت و قطعیت ایستادگی خود در پیکار با معاویه سخن گفته است و با این‌که صدق کلام امام علیه السلام حتی بر شخص معاویه نیز پوشیده نیست، این سوگند را به راست بودن «غیر فاجرة» متصف ساخته تا یادآور شود که این سوگندی است از سر حقیقت و نه اغراق و مبالغه!

۴-۱. حلف

ابن‌فارس می‌نویسد:

ماده حلف، یک اصل معنایی دارد و آن ملازمت است؛ زیرا انسان ملزم به

پای‌بندی به آن است. (ابن‌فارس، ۲۰۰۱، ص ۲۶۱)

و نویسندگان التحقیق می‌گویند:

حلف، ملازمی است که همراه با قسم و به واسطه آن حاصل می‌شود و معنای آن التزام و پابندی به همراه قسم و به وسیله قسم است؛ حال آن‌که قسم، معنای التزام ندارد و تنها معنای سوگند در خود دارد و به خاطر همین معناست که بر عهد و التزام مطلق مؤکد نیز اطلاق می‌شود و حلیف به هر چیزی اطلاق می‌شود که ملازم چیزی دیگر باشد و از آن جدا نشود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۳۱۳)

بر این اساس، در قسم‌هایی که پیمان و عهدی وجود ندارد، حلف به معنای تأکید است. راغب، اصل حلف را قسم‌هایی می‌داند که در پیمان‌ها به کار می‌رود و می‌گوید:

«حلف: عهد و پیمان بین قوم و مخالفه: هم‌پیمانی. سپس می‌گوید:

اصل حلف - بر اساس آنچه نقل شده - بر عقد و پیمان، هم‌بستگی، عهد، هم‌کاری و کمک دلالت دارد. (راغب، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۳۹)

بنابراین، حلف چه در عهد و پیمان به کار برود و یا در غیر آن، از معنای سوگند، خارج نمی‌شود؛ بنابراین، حلف قوی‌تر از قسم است؛ زیرا نشان‌دهنده عهد و هم‌پیمانی و هم‌کاری است که موجب قدرت هم‌پیمانان می‌شود و این معنای قوت و قدرت در لفظ قسم وجود ندارد:

فعل حلف همواره معنای سوگند در خود دارد و اگر از این معنا خارج شود، به خاطر دلالتی است که بر معنای عهد و پیمان و التزام در خود دارد. این فعل، فعل اصلی دال بر معنای سوگند است و مشتقات دیگری نیز در همین راستا از آن به وجود آمده است. (عون، ۱۹۹۲، ص ۳۶-۳۷)

واژه حلف، در قرآن نیز چندین بار و هر بار از زبان منافقان و در معنای سوگند دروغ به کار رفته است. باید گفت: استفاده از این واژه با توجه به معنای قوتی که معاجم بر آن اجماع دارند، بیانگر شدت نفاق در گفتار و کردار این گروه است؛ چنان‌که به قوی‌ترین واژگان سوگند یاد کردند و با وجود این، بر سر عهد خود با خدا نماندند.

فعل حلف دو بار در نهج البلاغه به کار رفته است. زمانی که امام علیه السلام، مخاطبان را به سوگندهای غلیظی عتاب می‌کند که بدون اضطراب بر زبان جاری می‌سازند: «و تَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۲۲۹) و دیگر، سوگندی است که از زبان خداوند متعال نقل شده است: «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلْفَتِي، لَأَبْعَثَنَّ عَلَيَّ أُولَئِكَ فَنَتَنَّهُ أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانٌ». (همان، ح ۳۶۹)

با توجه به وجود معنای ملازمت و ثبات در فعل حلف که آن را از سایر انواع قسم، قوی‌تر و غلیظ‌تر می‌سازد، سبب به‌کارگیری فعل حلف در این حدیث قدسی، ایجاد تناسب بین فعل قسم با قائل جمله قسم، مقسم‌به و مقسم‌علیه است؛ زیرا سوگندخورنده، خداوند، مقسم‌به، خداوند، و فاعل در مقسم‌علیه نیز خداوند است؛ از این رو، با قوی‌ترین نوع قسم که حلف است، همراه می‌شود تا تناسب بین این دو رعایت گردد. از سوی دیگر، در این اسلوب، مقسم‌به مقدم و فعل قسم مؤخر آمده است، به گونه‌ای که بین قسم «حلف» و مقسم‌علیه «نزول فتنه و عذاب از جانب خداوند»، هیچ فاصله‌ای نیست که نشان‌دهنده حذف فاصله زمانی میان سوگند خوردن و نزول فتنه باشد.

۲. اسم

۲-۱. لعمر الله

«عمر» به معنای حیات و زندگی است و مقصود از لعمر الله، سوگند خوردن به بقا و ماندگاری خداوند. لام آن تأکید است و خبر آن نیز محذوف؛ یعنی آنچه به آن سوگند می‌خورم، عمر و بقای خداوند است. (شوکانی، ۱۹۹۳، ج ۸، ص ۲۶۶) و گفته‌اند: «عمرگ الله: به حیات و بقایی که برای خدا قائل هستی قسمت می‌دهم». (اسماعیل بن عباد، ۱۹۹۴، ج ۲، ص ۴۱)

بنابر معنایی که از معاجم دریافت می‌شود، قصد از سوگند خوردن با واژه «لعمر الله»، امتداد زمانی و ماندگاری در مقسم‌علیه است که در مواردی چند در نهج البلاغه نیز به کار

رفته است. از نمونه‌های آن، خطبه‌ای است که امام علیه السلام در پاسخ مردمی ایراد فرمود که از فرمان جهاد ایشان روی برتافتند و از خود امام علیه السلام خواستار ترک منصب خلافت و مشارکت در جنگ شدند:

إِنَّمَا أَنَا قُطْبُ الرَّحِي تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَ
أَضْطَرَبَ يَفَالُهَا. هَذَا لَعَمْرُ اللَّهِ الرَّأْيُ السُّوءُ! (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۱۱۹)

امام علیه السلام در این خطبه، یادآور می‌شود که پیشوا و رهبر سرزمین‌های اسلامی، هم‌چون محور سنگ آسیاب، باید با استقرار در محل خلافت خود، وظایف رهبری را به انجام برساند و ارکان پراکنده حکومت را به دور خود جمع کند. در صورتی که پیشوا برای جنگ حرکت نماید، وظایف او را کسی نمی‌تواند بر عهده بگیرد و این مسأله، نه تنها به گم‌راهی مردم منجر می‌شود، بلکه مسیر حکومت و خلافت را نیز به کل تغییر می‌دهد. از آن جایی که این مسأله در تمامی ادوار و در مورد تمامی پیشوایان مسلمان صادق است، امام علیه السلام برای تأکید بر ناپسندی مقسم‌علیه (کناره‌گیری از امر خلافت) از قسم سوگند «لعمر الله» استفاده می‌کند که از نظر زمانی، بر تمامی دوران‌ها دلالت دارد.

نمونه دیگر، یکی از بزرگ‌ترین خطبه‌های امام است که در آن ارزش‌های جاهلی را خوار شمرده و مردم را از تکبر و غرور شیطان برحذر داشته است:

فَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرَ عَلَيَّ أَصْلِكُمْ وَ وَقَعَ فِي حَسْبِكُمْ وَ دَفَعَ فِي نَسْبِكُمْ وَ
أَجْلَبَ بِخَيْلِهِ عَلَيْنَكُمْ وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ! (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۱۹۲)

مقسم‌علیه در این جا، فخر فروختن شیطان بر اصل و نسب انسان‌هاست. از آن جا که فخر فروختن شیطان امری است که دچار زوال و نابودی نمی‌شود و مربوط به یک برهه خاص نیست و ادعای برتری او نسبت به انسان از ابتدای خلقت آدم علیه السلام آغاز شده و هم‌چنان ادامه دارد، امام علیه السلام برای بیان این موضوع، از قسم «لعمر الله» استفاده نمود تا تناسب و هماهنگی مقسم‌علیه و مقسم‌به را آشکارا به مخاطب نشان دهد؛ زیرا جاودانگی و ابدیت خداوند با دائم بودن مقسم‌علیه هماهنگی دارد.

امام علیه السلام در خطبه‌های دیگر، در مورد واقعه غضب خلافت و سرگردانی و نفاق مردم نسبت به خویشان بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید:

۳-۱-۲. «فَمَنْ يَتَّبِعُ النَّاسَ لَعَمْرُ اللَّهِ يَخْبِطُ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنِ وَ اعْتِرَاضِ!» (ابن ابی طالب، ۱۳۸۱، خ ۳) از آن جایی که دورویی در مردم حتی پس از امام علیه السلام و در زمان خلافت خلفای اموی و عباسی و ... با سایر ائمه علیهم السلام هم چنان ادامه یافت، امام علیه السلام برای تأکید بر این مقسم علیه (وجود نفاق و اشتباه) در میان مردم از سوگندی استفاده می‌کند که بر امتداد این مسأله در طول زمان دلالت کند.

مورد دیگری که این سوگند در آن به کار رفته، نامه‌ای است که آن حضرت در پاسخ به نامه معاویه نوشتند. معاویه در نامه خود به امام، ایشان را به شتری تشبیه می‌کند که او را به زور برای بیعت کشیدند و بردند. امام در پاسخ چنین نوشتند:

۴-۱-۲. وَقُلْتُ: إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَعِ وَلَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَأَنْ تُفْضَحَ فَأَفْتَضَحْتَ! (همان، ن ۲۸)

امام علی علیه السلام به جاودانگی خداوند سوگند یاد می‌کند که آن نامه، هر چند به قصد ذم امام و رسوایی وی نوشته شده است، تا ابد موجب مدح وی از زبان حق جویان خواهد شد؛ زیرا معاویه در نامه خود، ندانسته، اقرار کرده بود که امام علیه السلام هرگز با میل و رغبت خود تن به بیعت با ظالم نداد؛ بلکه او را به زور به این کار واداشتند و همان طور که امام علیه السلام پیش‌بینی فرمودند، این نامه ماندگار گردید و برهانی بر ایستادگی امام علیه السلام در برابر ظلم شد.

۲-۲. والعظیم

«عظیم» از صفات باری تعالی است که عادتاً هنگام ذکر قسم، به همراه موصوف خود که لفظ الله است، به صورت «والله العظیم» ذکر می‌شود؛ ولی در خطبه امام علیه السلام، در ذم اشخاصی که به دروغ ادعای امیدواری به خدا دارند، این صفت به تنهایی به عنوان قسم به کار رفته است:

يَدْعِي بَزْعَمِهِ أَنَّهُ يُرْجُو اللَّهَ كَذَبَ وَالْعَظِيمِ مَا بِالْهُ لَا يَتَّبِعِينَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ!
(ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۱۵۹)

در این قسم، بنابر ملحوظاتی، مقسم‌به حذف و صفت جایگزین آن شده است. دلیل حذف و جایگزینی صفت را در بافت و سیاق خطبه می‌جوئیم. این خطبه، با ستایش پروردگار آغاز می‌شود و سپس ادعایی را در مورد انسان به چالش می‌کشد که وی به دروغ، مدعی امید داشتن به خداست، حال آن‌که در عمل، خلاف گفته خویش را نشان می‌دهد؛ از این رو، امام برای نشان دادن حذف وجود خدا از ذهن و فکر و رفتار آدمیان، از صنعت حذف موصوف، استفاده کرده است تا از یک طرف، بر فراموشی انسان‌ها تأکید ورزد و از طرف دیگر، توجه دوچندان آنان را به این موضوع جلب نماید. استفاده از لفظ عظیم در بین تمامی صفات خداوند، در واقع به ارتباط بین مقسم‌به (العظیم) و مقسم‌علیه (کذب) برمی‌گردد؛ زیرا نفی یک ادعای بزرگ، سوگندی بزرگ را می‌طلبد.

۲-۳. لَعْمَرِي

واژه «عمر» به معنای حیات و بقا و دوام است و تعبیر «لَعْمَرِي»، قسم صریح است؛ یعنی تنها برای قسم به کار می‌رود:

«عمر» به فتح و ضم عین، هر دو مصدر و به یک معنا هستند ولی برای قسم، تنها به صورت مضموم استعمال شده است و نحو یون آن را مبتدایی در نظر گرفته‌اند که خبرش وجوباً محذوف و تقدیر آن، قسمی یا یمینی است.
(طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۱۱)

از نمونه کاربرد قسم به عمر در قرآن کریم این آیه است:

۱-۲-۳. لَعْمَرِكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ (ای پیامبر) به جانت سوگند که آن‌ها در مستی خود سرگردانند! (حجر / ۷۲) خداوند در این آیه، به زندگی پیامبر ﷺ سوگند یاد فرموده و این سوگند، شرف و عظمت و مقام رفیعی برای پیامبر ﷺ به شمار می‌آید. (ابن‌کنیر، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۴۶۵)

امام علیه السلام در پنج خطبه و دو نامه، از قسم «لعمری» استفاده کرده‌اند. این خطبه‌ها و نامه‌ها، از نظر موضوعی به دو دسته تقسیم می‌شوند که به چند نمونه از آن اکتفا می‌کنیم:

دسته اول، موضوعاتی است که امام علیه السلام در آن، برای نشان دادن استواری و بی‌باکی خود در راه حق و اثبات مشروعیت حکومت خود، با سوگند خوردن به جان خویش، دشمنان و منکران را به تحدی می‌طلبد تا بدیشان یادآور شود که در راه دین، از جان خود فروگذار نمی‌کند.

دسته دیگر، مواردی است که امام علیه السلام در آن می‌کوشد تا با شناساندن راه حق و باطل، مردم را به راهی هدایت کند که آن‌ها را از گمراهی - حتی در زمان نبود امام علیه السلام - بازدارد. سوگندی که امام علیه السلام در راه این هدف به جان خویش یاد می‌کند، علاوه بر این که شدت خیرخواهی وی را تا حد گذشتن از جان نشان می‌دهد، حالتی استعطاف‌گونه به نصایح و رهنمودهای ایشان می‌دهد تا مخاطب ناآگاه و منکر را نسبت به پذیرش حقایقی که بر زبان می‌راند، دلگرم و مشتاق سازد.

از نمونه‌های سوگند به «لعمری»، به خطبه‌های ذیل می‌توان اشاره کرد:

۲-۳-۲. «وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ حَاطَبَ الْعَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لَا إِيْهَانٍ!» به جان خودم سوگند! در جهاد با مخالفان حق و گمراهان، مسامحه و سستی نخواهم کرد. (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۸۱، خ ۲۴)

۲-۳-۳. «فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا تِيكَ الَّتِي اَبَاؤُكُمْ وَ اِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهَنُونَ وَ عَلَيْهَا مُحَاسَبُونَ وَ لَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَ لَا بِهِمُ الْعُهُودُ وَ لَا خَلَّتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمُ الَّا حَقَابٌ وَ الْقُرُونُ!» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۸۹)

امام علی علیه السلام در این دو خطبه، ابتدا به عبرت گرفتن از ملت‌های پیشین متذکر می‌شود و برای اثبات خیرخواهی خود، به جان خویش سوگند یاد می‌کند تا در مسیر هدایت گام بردارند.

۲-۳-۴. «و لَعْمَرِي لِيُضَعَّفَنَّ لَكُمْ التِّيَّهُ مِنْ بَعْدِي أُضْعَافًا بِمَا خَلَّفْتُمُ الْحَقَّ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، وَ قَطَعْتُمُ الْأُذُنِي، وَ وَصَلْتُمُ الْأُبْعَدَ؛ به جانم سوگند! پس از من چونان امت بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی فرو رفتید؛ زیرا به حق پشت کردید و از نزدیکان پیامبر ﷺ بریدید و به بیگانگان نزدیک شدید!» (همان، خ ۱۶۵)

امام علیؑ در این خطبه، مخاطبان را به سبب یاری نکردن حق و صبر بر باطل ملامت می‌کند و سپس می‌فرماید که گم‌راهی آنان پس از امام، چند برابر خواهد شد از آن جهت که به حق پشت کرده، جانب بیگانه را گرفتند. سپس برای بیان میزان خیرخواهی خود، به جان مقدس خویش سوگند یاد می‌کند تا به آنان بفهماند آن گم‌راهی موعود، محقق خواهد شد مگر این‌که از امام خویش پیروی کنند تا از این سرنوشت شوم برهند.

۲-۴. والذی

در سوگندهایی که با «الذی» آغاز می‌شود، همواره پیوندی مستقیم و روشن بین مقسم‌به و مقسم‌علیه وجود دارد؛ از جمله:

۲-۴-۱. «فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ التَّسْمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنْ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوا» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۸۱، ن ۱۶)

مقسم‌علیه در این نامه، اسلام نیاوردن معاویه و یارانش و پنهان کردن کفرشان است و ارتباط آن با مقسم‌به (خدایی که دانه را شکافته و آفریدگان را به وجود آورده)، از نوع تشبیه ضمنی است؛ یعنی همان‌گونه که خدا دانه‌ای را شکافت و گیاهی را پروراند، معاویه و یارانش نیز کفر پنهان‌شده در درون خود را هم‌چون آن دانه شکافتند و آشکار ساختند. در خطبه‌ای دیگر نیز همین بحث تشبیه بین این مقسم‌به و مقسم‌علیه برقرار است:

۲-۴-۲. «فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ التَّسْمَةَ إِنَّ الَّذِي أُتْبِئْتُكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ مَا كَذَبَ الْمُبْلَغُ وَ لَا جَهْلَ السَّامِعُ!» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۱۰۱)

دانه تا زمانی که در خاک است، پنهان است و کسی از وجود آن باخبر نیست اما وقتی شکافته گردد، آشکار می‌شود و همگان از وجود آن اطلاع می‌یابند. هم‌چون خبر که وقتی

اطلاع‌رسانی شود، همگان از آن سر در می‌آورند، بنابراین صله مقسم‌به با صله مقسم‌علیه در وجه شبه آن است.

در خطبه ذیل نیز امام علیه السلام دوباره از همین مقسم‌به استفاده می‌کند تا از نتیجه شکافته شدن دانه، یعنی اطلاع یافتن و باخبر شدن دیگران از آن، در جهت اثبات حرف خود که خلافت برایش ارزشی ندارد و دنیا نیز در نزدش از آب بینی شتر بی‌ارزش‌تر است، کمک گیرد:

۳-۴-۲. «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَأَ حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بوجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءُ أَنْ لَا يُفَارُوا عَلَيَّ كِطَّةَ ظَلَمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنزٍ» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۸۱، خ ۳)

مقسم‌به در این سوگند، (شکافنده بذر و آفریننده جان) و مقسم‌علیه (بی‌میلی به خلافت و آگاه شدن مردم از بی‌ارزش بودن دنیا در نزد امام) است. رابطه مقسم‌به و مقسم‌علیه در این سوگند نیز در پنهان بودن حقیقت و زمان‌بر بودن روشن شدن آن است.

۴-۴-۲. «وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَ اصْطَفَاهُ عَلَيَّ الْخَلْقِ مَا أُطِيقُ إِلَّا صَادِقًا» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، خ ۱۷۵)

در این خطبه نیز پیوند آشکاری بین مقسم‌به و مقسم‌علیه برقرار است. به طور قطع همگان، حقانیت مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را باور دارند و کوچک‌ترین شبهه‌ای در آن ندارند؛ لذا قسم به آن، این اطمینان خاطر را به همگی آنان می‌دهد که آنچه در پی آن می‌آید، صادق است و واقعیت دارد؛ به همین علت، امام علیه السلام حکیمانه، جمله «جز راست نمی‌گویم» را پس از آن می‌آورد تا بگوید: «آن‌گونه که مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله، حقانیت دارد و شما آن را باور دارید، این کلام من نیز صادق است و آن را باور کنید».

امام علیه السلام در خطبه‌ای دیگر نیز همین سوگند را به کار برده است تا از حقانیت این موضوع و باور همگان به آن در جهت اثبات کلام خود که مردم مدینه، سخت آزمایش می‌شوند، استفاده کند. در واقع مقسم‌به در هر دو خطبه، علت اثبات مقسم‌علیه‌ها و به منزله دلیل و برهان برای آن‌ها است:

۵-۴-۲. «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَلُنَّ بِلَبَلَةٍ وَ لَتُعْرَبُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ!» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۸۱، خ ۱۶)

امام علیه السلام در خطبه‌ای از مخاطبان‌ش می‌خواهد قبل از رفتن خود از دنیا، از او از هر چه تا روز قیامت می‌گذرد، سؤال کنند و به کسی که جان‌ش در دست اوست، سوگند یاد می‌کند که از تمامی امور آگاه است:

۶-۴-۲. «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ، وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَائَةً وَتُضِلُّ مَائَةً إِلَّا نَبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا، وَ مَنَاحِ رِكَابِهَا، وَ مَحَطِّ رَحَالِهَا!» (همان، خ ۹۲) مقسم به (کسی که جان امام در دست اوست) و مقسم‌علیه (قدرت امام بر پاسخ‌گویی به تمام سؤالات). ارتباط بین مقسم به و مقسم‌علیه در محدودیت زمان برای هر دو مشخص می‌شود و این‌که فرصت پرسیدن برای آنان تا زمانی است که امام در میان ایشان هستند و پس از آن فرصتی دوباره نخواهند داشت. در این اسلوب، اشاره‌ای است به غنیمت شمردن فرصت محدود همراهی امام علیه السلام با ایشان. مشابه این سوگند در خطبه‌های ۹۷ و ۱۲۳ نیز آمده است.

۷-۴-۲. «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِيَّيَ لَعَلِّي جَادَةٌ الْحَقِّ وَإِيَّاهُمْ لَعَلِّي مَرَّةٌ الْبَاطِلِ!» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۷۱، ص ۱۹۷)

امام در این خطبه نیز با ظرافت و دقت خاصی، صله «الذی» را انتخاب کرده است که با مقسم‌علیه هماهنگی دارد. قبول داشتن این سخن که خدایی جز خدای یگانه نیست، یعنی بر جاده حق و صراط مستقیم بودن؛ بنابراین مقسم به عیناً همان مقسم‌علیه است.

۸-۴-۲. «لَا وَالَّذِي أُمْسِينَا مِنْهُ فِي غُبْرِ لَيْلَةٍ دَهْمَاءَ، تَكْثِيرٌ عَنْ يَوْمٍ أُغْرًا، مَا كَانَ كَذَاً وَكَذَا» (همان، ح ۲۷۷)

در این حکمت، امام علیه السلام با سوگند به خدایی که با او شب تاریک را به سر برده است میان آن و مقسم‌علیه (ما کذا و کذا) ارتباطی حکمیانه و بادقت برقرار کرده است؛ زیرا با پایان هر شب تاریک، روز سپید نمودار می‌شود که در آن همه چیز مشخص و واضح است، هم چون آشکاری مقسم‌علیه و کلام امام که «چنین و چنان نبود».

۵-۲. وایم الله

«أَيُّمُنُ اللَّهُ»، اسمی است که برای سوگند خوردن وضع شده و تقدیر آن «أَيُّمُنُ اللَّهُ قَسَمِي» است. در این باره تعبیرات بسیاری وجود دارد از آن جمله: «أَيُّمُنُ اللَّهُ، أَيُّمُنُ اللَّهُ، أَيُّمُنُ اللَّهُ» و نیز در معنای آن «إِيْمُ اللَّهِ وَايْمُ اللَّهِ وَايْمُ اللَّهِ وَايْمُ اللَّهِ وَايْمُ اللَّهِ وَايْمُ اللَّهِ» است و نیز گفته می‌شود «يَمِينُ اللَّهِ لَا أَفْعَلُ؛ قسم به خدا آن کار را نکن!» (رضا، بی‌تا، ص ۷۱) نویسنده مصباح گوید:

بنابر یک قول، سوگند را یمین گفته‌اند و آن این‌که عرب چون با هم پیمان می‌بستند و هم سوگند می‌شدند، دست راست یک‌دیگر را می‌فشرده‌اند؛ لذا به طور مجاز سوگند را یمین گفتند. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۲۷۳)

راغب نیز همین معنا را تصریح کرده است. (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۸۹۳) نویسنده التحقيق، اصل آن را سریانی دانسته است. (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۲۶۹) گفته‌اند این قسم برای قوت و قدرت است؛ زیرا یمین انسان، موجب نیرومندی اوست و آیه «لَا خَدُّنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ» (سوره حاقه، آیه ۴۵)، یعنی به قوت و قهر از او خواهیم گرفتیم. نیز گویند سوگند را به این دلیل یمین نامیده‌اند که هرگاه عرب با یک‌دیگر پیمان می‌بستند و هم قسم می‌شدند، هریک بر دست راست دیگری دست می‌نهادند. و هم‌چنین برگرفته از یمین به معنای قوت و قدرت دانسته‌اند؛ زیرا شخص بدین‌وسیله بر انجام دادن و یا ترک کاری که به خاطر آن قسم می‌خورد، قدرت پیدا می‌کرد. هم‌چنین برگرفته از یمین به معنای برکت می‌دانند که به خاطر ذکر خداوند حاصل می‌شود. (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۳۳۲) یمین یکی از انواع قسم و جمع آن «ایمان» است و ایمن، اسمی است که برای قسم وضع شده و هرگاه به اسمی محلی به ال (دارای ال)، اضافه می‌شود، نون از آن ساقط و به شکل وایم تلفظ می‌گردد مانند: «ایم الحق» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۴۵۸)

با نگاهی به معانی ذکرشده برای لفظ یمین و کاربرد آن در خطبه‌ها و نامه‌های نهج‌البلاغه، به روشنی می‌توان دریافت که این سوگند، با مفهوم قدرت‌مندی و قوت همراه

است؛ از این رو، تنها در مواردی به کار رفته که وقوع مقسم‌علیه، از نظر مخاطبان امام علیه السلام، به سبب وضعیت حاکم، امری است که از جهت نیازمندی به قدرت جسمانی و یا معنوی بالا، سخت و یا ناممکن می‌نماید. در حقیقت، سوگند با یمین، پشتوانه واقع شدن مقسم‌علیهی بعید و دور از ذهن است. از نمونه‌های سوگند به «وایم الله»، این خطبه در ذکر سوابق امام علیه السلام است:

۱-۵-۲. «وَ أَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بَحْدَافِيرِهَا وَ اسْتَوْسَقَتْ فِي قِيَادِهَا مَا ضَعُفْتُ وَ لَا جَبْتُ وَ لَا حُتُّتُ وَ لَا وَهَنْتُ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَا بُقْرَنَ الْبَاطِلَ حَتَّى أُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ!» (ابن ابی طالب، ۱۳۸۱، خ ۱۰۳)

امام علیه السلام در این خطبه، دوبار به ایم الله سوگند می‌خورد: یک بار برای بیان سوابق جهادی، شجاعت‌ها و فداکاری‌های خویش در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بار دیگر برای بیان این امر که هم‌چنان بر همان عهد باقی است و در جدا کردن حق از باطل می‌کوشد. هر چند شجاعت و دلاورمردی امام علیه السلام، انکارناپذیر است، برای مخاطبانی که عموماً سوابق دینی و قدرت‌های معنوی و درونی امام علیه السلام را باور ندارند، بعید و باورناکردنی است؛ از این رو، امام علیه السلام با سوگند یمین، قدرت جسمی و معنوی خویش را در گذشته و زمان حال، یادآور می‌شود.

۲-۵-۲. «وَ أَيْمُ اللَّهِ لَيَذُوبَنَّ مَا فِي أَيْدِيهِمْ بَعْدَ الْعُلُوِّ وَ التَّمَكِينِ كَمَا تَذُوبُ الْإِلْيَةِ عَلَيَّ التَّارِ!» (همان، خ ۱۶۵)

حکومت بنی‌امیه در زمان امام علیه السلام، حکومتی مقتدر بود؛ از این رو، وقوع مقسم‌علیه (از بین رفتن قدرت و شکوه)، نیازمند قدرتی بسیار بالاتر از قدرت حکومت اموی بود که با «وایم الله» تأکید شده تا به نیرویی اشاره کند که پشتوانه تحقق آن است.

۳-۵-۲. «أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَ رَجَلَهُ وَ إِنَّ بَصِيرَتِي لَمَعِي مَا لَبَسْتُ عَلَيَّ نَفْسِي وَ لَا لُبْسَ عَلَيَّ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَا فَرِطَنَ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَا تَحَهُ لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ!» (همان، خ ۱۰)

در این خطبه، امام علیه السلام برای تأکید بر وقوع مقسم‌علیه (پیروز شدن بر لشکر پرتعداد و قدرت‌مند شیطان به‌واسطه بصیرت خویش) از قسم «وایم الله» استفاده نموده‌اند؛ زیرا

پیروزی بر سپاه شیطان، امری است که نیازمند قدرت معنوی و روحی فوق‌العاده است. نمونه دیگر همین سوگند را در نامه‌ای که به فرماندار بصره نوشته است، شاهدیم:

۴-۵-۲. «وَإِيْمُ اللَّهِ - يَمِينًا أَسْتُنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَيَّ الْقُرْصَ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُومًا، وَتَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُومًا» (همان، ن ۴۵)

با توجه به این‌که حاکمیت انسان بر نفس خود تا جایی که آرزوی یک تکه نان داشته و به نمک به عنوان خورش قانع باشد، برای انسان کاری بسیار سخت و طاقت‌فرساست، امام علی(علیه السلام) این سوگند را برای نشان دادن قدرت خویش بر انجام مقسم‌علیه (راضی نگه داشتن نفس به یک تکه نان و نمک)، برگزیده که کاملاً با مقسم‌علیه متناسب است.

۳. حروف

حروف قسم، سه حرف است: باء که اصل قسم است؛ واو که بدل از باء است و تاء که بدل از واو است. تاء مختص اسم الله است و بر غیر آن وارد نمی‌شود. باء بر ضمیر و اسم وارد می‌شود، ولی واو فقط بر اسم وارد می‌شود و از تمامی حروف قسم، رایج‌تر است. تاء نیز مختص لفظ جلاله است. (سامرائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳۸)

سوگند به لفظ باء در نهج‌البلاغه با فعل اقسام همراه بوده و به تنهایی به کار نرفته است.

۳-۱. تالله

«ت» یکی از حروف قسم است که بنا بر گفته برخی از لغت‌نویسان، بدل از واو و یا باء است (انباری، ۱۹۹۷، ص ۱۴۸-۱۴۹) و از میان حروف قسم، تنها حرفی است که فقط با لفظ جلاله «الله» به کار می‌رود و با سایر صفات و یا کلمات کاربردی ندارد. (سامرائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳۸-۱۳۹) تفاوت معنایی این حرف با سایر حروف قسم در آن است که این کلمه در خود معنای تعجب و تفخیم دارد. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۹۰) چنان‌که در خصوص این آیه «وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ» (انبیاء / ۵۷) گویند: تاء در این آیه دو

معنا دارد: اول تعجب خود حضرت ابراهیم علیه السلام از این‌که قادر به انجام دادن چنین کاری شده است و دوم این‌که این کار بسیار سخت و ناممکن می‌نمود؛ از این رو تاء، بر انجام دادن امری غیرمنتظره دلالت دارد. (سامرائی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۳۹) هر چند به نظر می‌رسد که استفاده ابراهیم علیه السلام از لفظ تالله، برای نشان دادن عظمت و انجام‌ناپذیر بودن این کار از نگاه مخاطبان مشرک است؛ وگرنه پیامبر خدا که با اتکا به قدرت وی دست به چنین عملی می‌زند، آن را امری بزرگ و یا ناممکن نمی‌بیند.

لفظ تالله دوبار از زبان امام علیه السلام در نهج البلاغه استفاده شده است:

۱-۳. «تَاللّٰهِ لَوْ اِثْمَاتُ قُلُوبِكُمْ اِثْمَانًا وَ سَأَلْتِ عِبُوْنَكُمْ مِنْ رَعْبَةٍ اِلَيْهِ اَوْ رَهْبَةٍ مِنْهُ دَمًا ثُمَّ عَمَّرْتُمْ فِي الدُّنْيَا مَا الدُّنْيَا بِاَقْبِيَّةٍ مَا جَزَتْ اَعْمَالُكُمْ عَنْكُمْ وَ لَوْ لَمْ يُثِقُوا شَيْئًا مِنْ جُهْدِكُمْ اَنْعَمَهُ عَلَيْكُمْ الْعِظَامَ وَ هُدَاهُ اِيَّاكُمْ لِلْاِيْمَانِ!» (ابن‌ابی‌طالب، ۱۳۸۱، خ ۵۲) امام علی علیه السلام در این خطبه، از نابودی دنیا و دل نبستن به آن سخن می‌گوید و مردم را برای تقرب به خداوند و شکر نعمت‌هایش وعظ می‌دهد. مقسم‌علیه (گداخته شدن دل، خون جاری شدن از چشم و ماندن در این حال به اندازه عمر دنیا)، همگی اموری ناممکن و با این حال، در برابر دست یافتن به نعمت ایمان ناچیز است. امام علیه السلام برای تأکید بر معنای مقسم‌علیه، لفظ «تالله» را به کار می‌برد؛ زیرا تمامی این امور، از موارد شگفت‌آور و محال است و این خصیصه با ماهیت «تاء» که در خود، معنای شگفتی و استغراب دارد، در تناسب تام است.

۲-۱-۳. «تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ، وَ اِثْمَامَ الْعِدَاتِ، وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ، وَ عِنْدَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ اَبْوَابُ الْحِكْمِ وَ ضِيَاءُ الْاَمْرِ، اَلَا وَ اِنَّ شَرَايِعَ الدِّيْنِ وَاحِدَةٌ، وَ سَبِيْلُهُ قَاصِدَةٌ، مَنْ اَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَ غَنِمَ، وَ مَنْ وَ قَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ!» (همان، خ ۱۱۹) امام علی علیه السلام در این خطبه، برای اندرز یاران و دعوت آنان به ذخیره توشه آخرت، با ذکر سوگند به لفظ جلاله الله، از فضایل خویش سخن می‌گوید و مقسم‌علیه‌هایی که بعد از آن ذکر می‌کند، آن است که تبلیغ رسالت، وفای به پیمان، تفسیر اوامر و هشدارهای الهی را آموخته است؛ سپس یادآور می‌شود که از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. طبعاً مخاطبان امام علیه السلام که مسلمانند، در مورد

چنین اموری شک و تردید ندارد و یا آن را انکار نمی‌کنند؛ ولی از آن جایی که در اطاعت اوامر امام علیه السلام و سبک زندگی دنیوی خود به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا شأن امام و فضایل ایشان را نمی‌دانند و در حیات دنیوی خویش چنان می‌زیند که گویا جهنم را باور ندارند، امام علیه السلام کلام خویش را مؤکد با تاء می‌آورد؛ یعنی تعجب خویش را از انکار عملی مقام خویش از جانب مخاطبان نشان می‌دهد که «شما نمی‌دانید من صاحب چنین فضایی هستم و آن چه در مورد آن سخن می‌گویم، حقیقت است و محقق خواهد شد».

۲-۳. والله

سوگند به «والله»، ۱۱۱ مورد از سوگندهای نهج البلاغه را تشکیل می‌دهد که بیشترین میزان در میان سایر الفاظ قسم است. این سوگندها، عموماً در مورد فضایل امام و زهد ایشان نسبت به دنیا، حقانیت ولایت ایشان، نافرمانی‌های مردم از آن حضرت، عداوت خوارج و... است. با توجه به این که مخاطبان امام علیه السلام، بیشتر موارد مؤکد یادشده را تأیید می‌کردند، این سؤال مطرح می‌شود که علت تأکید امام علیه السلام بر آن چیست؟ پاسخ آن است که این میزان از تأکید، ناشی از شناخت امام علیه السلام نسبت به مخاطبانی است که با آگاهی از تمامی این امور، با نافرمانی از آن حضرت و یا زیر سؤال بردن درایت و شجاعت ایشان (همانند قضیه حکمیت) و نافرمانی از ایشان، آن را منکر می‌شدند؛ در نتیجه، امام علیه السلام تمامی این موارد را با توجه به انکار باطنی که در مخاطب سراغ داشتند، به صورت مؤکد ذکر نمودند، تا حجت را بر ایشان تمام کنند. گویا استفاده از لفظ والله، پاسخ به شک و شبهه باطنی در مخاطبان بوده است.

نتیجه

سوگند یکی از اسالیب تأکید کلام است و زمانی به کار می‌رود که مقسم‌علیه به دلایل متعدد، به سادگی پذیرش مخاطب را جلب نکند و نیازمند تأکید از جانب متکلم باشد. سوگند در زبان عربی، الفاظ گوناگونی دارد که به فراخور مقام و موقعیت و بر حسب نوع مقسم‌علیه متغیر است. بر اساس پژوهشی که در سوگندهای نهج‌البلاغه انجام شد، این نتیجه به دست آمد که امام علی علیه السلام، از هر لفظ، بهترین و بیش‌ترین بهره معنایی ممکن را برده‌اند. سوگند «قسم» در نهج‌البلاغه، برای مقسم‌علیهی به کار رفته که مخاطب وقوع آن را انکار می‌کند و تنها شخص متکلم مدعی وقوع آن است. سوگند «حلف»، زمانی به کار می‌رود که مقسم‌علیه به تأکید بسیار زیاد نیاز دارد. سوگند «نشد»، زمانی به کار می‌رود که متکلم با تأکید، وقوع مقسم‌علیه را از مخاطب درخواست دارد. سوگند «أولی»، برای مواردی به کار می‌رود که متکلم، نهایت تلاش خود را برای وقوع مقسم‌علیه نشان می‌دهد. سوگند «لعمراً»، برای مواردی به کار می‌رود که متکلم، به دوام و ماندگاری مقسم‌علیه برای مدتی طولانی و یا زمانی دائم اعتقاد دارد. سوگند به «لعمری»، نشانه تلاش متکلم برای وقوع مقسم‌علیه در حد گذشتن از جان است. سوگند «وایم الله» برای مقسم‌علیهی به کار می‌رود که حصول آن نیازمند قدرت و نیروی جسمانی یا معنوی است. در سوگند به «الذی»، عادتاً میان صله موصول و مقسم‌علیه، پیوندی محکم وجود دارد که این پیوند، در بیش‌تر موارد، از نوع تشبیه ضمنی است. سوگند «تالله»، برای مقسم‌علیهی به کار می‌رود که مورد انکار و مایه شگفتی مخاطب است. سوگند «والله» نیز جنبه تأکید عام دارد؛ از این‌رو، بیش‌ترین میزان کاربرد را در میان انواع سوگند در کتاب نهج‌البلاغه داراست. هم‌چنین برخی از مقسم‌علیه‌ها به دلیل اهمیت خاص خود در نهج‌البلاغه، چندین بار و با واژگان مختلف سوگند، وارد شده است؛ مانند سوگند امام علیه السلام در فروپاشی حکومت بنی‌امیه که با واژگان والله، وایم الله و أقسم تأکید شده است. دلیل این امر نیز اقتدار و شکوه حکومت بنی‌امیه در زمان حکومت امام علیه السلام بود که عده زیادی را به خود جذب و از اطراف امام علیه السلام پراکنده کرد. به همین دلیل به فروپاشی دولت آنان، با سوگندهای گوناگونی تأکید گردید تا مایه تذکر و بازگشت غافلان فریب‌خورده باشد.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۲۰۰۱.
۲. ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹.
۳. ابن منظور، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴.
۴. اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، تحقیق محمدحسن آل‌یاسین، ۱۹۹۴.
۵. امروّ القیس، الدیوان، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، چاپ چهارم، مصر: دارالمعارف، بی‌تا.
۶. انباری، اسرار العربیة، دراسة و تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۷.
۷. بدرالدین أمیمة، «أسلوب القسم فی الحدیث النبوی»، مجلة جامعة دمشق، ج ۲۶، العدد الثالث و الرابع، ص ۴۷-۸۷، سنة ۲۰۱۰.
۸. جاحظ، البیان و التبیین، تحقیق عبدالسلام هارون، القاهرة: مكتبة الخانجي، بی‌تا.
۹. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، چاپ اول، بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲.
۱۰. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چاپ سوم، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.
۱۱. سامرائی، فاضل، معانی النحو، چاپ اول، بی‌جا، مؤسسة التاريخ العربی للطباعة و النشر، بی‌تا.
۱۲. سیوییه، الکتاب، تحقیق عبدالسلام محمد هارون. بی‌جا: دار القلم، ۱۹۶۶.
۱۳. سیوطی، الإیتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، صیدا: المكتبة العصرية، ۱۹۸۷.
۱۴. شرتونی، مبادئ العربیة، چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۹.
۱۵. شوکانی الیمنی، نیل الأوطار، تحقیق عصام‌الدین الصبابطی، چاپ اول، مصر: دارالحدیث، ۱۹۹۳.
۱۶. طریحی، فخرالدین، مجمع البیان، چاپ سوم، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۷۵.
۱۷. عون، علی ابوالقاسم، اسلوب القسم و اجتماعه مع الشرط فی رحاب القرآن الکریم، ليبيا: منشورات جامعة الفاتح، ۱۹۹۲.

۱۸. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰.
۱۹. فیروزآبادی، القاموس المحيط، تحقیق مکتب تحقیق التراث فی مؤسسة الرسالة بإشراف محمد نعیم العرقسوسی، ط الثامنة، بیروت: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، ۲۰۰۵.
۲۰. قرشی، سیدعلی‌اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱.
۲۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۲۲. مهبیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی فارسی، بی‌تا.
۲۳. نهج‌البلاغه، تحقیق فیض الإسلام، تهران: انتشارات فقیه، ۱۳۸۱.
۲۴. نهج‌البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

قراءة في معاني ألفاظ القَسَم في الخطاب العلوي

الدكتورة فرشته فرضی شوب

الدكتورة زهرة قربانی مادوانی

ملخص البحث

يُعدّ استخدام ألفاظ القَسَم، أحد أقدم طرق التأكيد في الكلام، والتي لها تاريخ طويل في الثقافة واللغة العربية. يجرى هذا النوع من التأكيد لأسباب متعددة منها: ضعف امكان تحقق الموضوع، أو غرابة الموضوع، أو نكران المخاطب. تتميز ألفاظ القَسَم في اللغة العربية بتعدّد وتنوّع لا مثيل لهما. يمكن مشاهدة أحد ابرز نماذج تعدّد أسلوب القَسَم وتنوع استخدامه في كتاب "نهج البلاغة" الفريد من نوعه. يتناول هذا المقال بالبحث، العلاقة بين ألفاظ القَسَم، وبين المقسوم به والمقسوم عليه في هذا الكتاب؛ لإظهار التفاوت بين الاستخدام وموضع استعمال كل كلمة، حتى تتضح دقائق بلاغتها وجمالها الدلالي والمعنائي. إنّ دراسة مفهوم أنواع اليمين أو القَسَم في "نهج البلاغة" تشير إلى أن جميع ألفاظ القَسَم تشترك في الدلالة على معنى التأكيد؛ لكن في نفس الوقت، يتفاوت كل لفظ منها في الدلالة المعنائية عن الآخر؛ أي أنّ هناك علاقة معنائية محكمة مع المقسم عليه ومؤكدة من الناحية المفهومية. وعلى هذا، فإنّ استبدال أي كلمة مشابهة يؤدي إلى نقصان بلاغتها المعنائية.

الكلمات المفتاحية: نهج البلاغة، الإمام على عليه السلام، الفاظ القسم، المقسم به، المقسم عليه.